

بررسی تطبیقی کشف الاسرار میبدی با شرح محبت نامه جامی

دکتر مهرداد چترایی^۱
دکتر عطا محمد رادمنش^۲
فاطمه پهلوان شمسی^۳

چکیده

رشیدالدین میبدی عارف قرن ششم، مؤلف کشف الاسرار و محمد بن غلام گهلوی در هند عارف قرن سیزدهم، دارای دیدگاه‌های عرفانی مشترکی هستند. گهلوی با دیدگاه عرفانی به شرح مشتوف یوسف و زلیخاً جامی پرداخته است. یکی از موضوعاتی که جایگاه برجسته‌ای در قلمرو اندیشه عرفانی میبدی و گهلوی به خود اختصاص داده است عشق و هجران و وصال می‌باشد. هدف از این تحقیق احیای یکی از ذخایر مکتوب قرن سیزدهم و مقایسه آن با یکی از تفاسیر عرفانی قرن ششم است. در این مقاله کوشش شده است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، آموزه‌های عرفانی میبدی با دیدگاه گهلوی مقایسه و وجود مشترک آنها بررسی شود. حاصل این پژوهش این است که بسیاری از آموزه‌های عرفانی میبدی، به شکل سنتی در عرفان اسلامی گهلوی وجود دارد.
واژگان کلیدی: یوسف و زلیخا، محمد بن غلام گهلوی، کشف الاسرار.

-
۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
 ۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
 ۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
fpahlavan4@gmail.com

تاریخ پذیرش

۹۸/۷/۲۵

تاریخ دریافت

۹۸/۲/۲۶

مقدمه

آمیختگی و ارتباط فرهنگی دو تمدن باستانی ایران و هند، نکته‌ای غیر قابل انکار است. از جمله نکات جالب توجه و قابل تأمل، بررسی تطبیقی اندیشه‌های صوفیانه و بیان اجمالی تشابهات بین عرفای ایرانی و هندی است.

از سده دهم تا روزگار معاصر، آثار جامی از مشهورترین نگارش‌های عرفانی و ادبی فارسی در شبه قاره هند محسوب می‌شده است. عارفان آن خطه مولوی و ابن عربی را از طریق تألیفات عرفانی او می‌شناختند و در تحقیقات خویش پیرامون حافظ، مولوی، ابن عربی و دیگران عموماً آثار جامی را به حیث مأخذ معتبر تلقی می‌کردند و مشهورترین محققان آن خطه همچون محمد دارا شکوه خود را شاگرد آثار جامی معرفی نموده‌اند. این همه استقبال از آثار جامی، ادیبان فارسی دان و فارسی گوی شبه قاره هند را چنان به تبع و پیروی از نگارش‌های او وابسته کرده بود که نه تنها در ادبیات فارسی شبه قاره، بلکه در ادبیات زبانهای بومی آن سرزمین مانند ادبیات بنگالی و سندی و پشتونیز تأثیر آثار وی چشمگیر و سنت آفرین بوده است (مايل هروي، ۱۳۷۷: ۲۰۳). به سبب یکسان بودن هدف عرفان در فرهنگ‌ها و مذهب‌های مختلف، همانندی‌ها و اشتراک‌های بسیاری در تجربه‌های عارفان یافت می‌شود. یکی از عارفانی که آثارش نماینده اهمیت و نقش مؤثر او در ترویج زیان فارسی و عرفان در شبه قاره هند می‌باشد، محمد بن غلام بن محمد گھلوی است که در قرن سیزدهم هجری قمری می‌زیسته است. کشف الاسرار و شرح محبت‌نامه جامی به جهت اهمیت و استقلال موضوعی در باب عشق و محبت در ایران و شبه قاره هند انتخاب شده و چون نویسنده هر دو کتاب صوفی مسلک‌اند، و از این دیدگاه به پدیده مهم «عشق و محبت» پرداخته‌اند، موضوع و تحلیل این نوشتار قرار گرفته است. بنابراین با مقایسه ویژگی‌های عرفانی این دو اثر مسلم می‌گردد که شیرازه ادبیات و سلسله حیات معنوی و فرهنگی ما را با شبه قاره هند به هم پیوند می‌دهد.

بیان مسئله و سوال تحقیق

در ادبیات عرفانی، میبدی از برجسته ترین مفسرانی است که نسبت میان انسان و خداوند را مفهوم عشق یا محبت در نظر می‌گیرد، به گونه‌ای که هستی انسان همه متوجه خداست. رد پای این نوع تفسیر را در شرح محبت‌نامه جامی می‌بینیم. شارح محبت‌نامه

عشق زلیخا را عشق مجازی می‌داند و به دوری از جنبه‌های عشق مجازی تأکید می‌کند. وی براین اعتقاد است که از طریق عشق این سرای به عشق آن سرای رسید. او این نگره عاشقانه را بارها در شرح محبت نامه تکرار کرده است. میبدی و گهلوی در بعضی از موارد اشتراک عقیدتی و مشربی تنگاتنگ دارند و این می‌تواند بهترین دلیلی باشد که گهلوی به خوبی میبدی را می‌شناخته است. چنان که در شرح از میبدی و قاضی میرحسین و حافظ و مولوی نام می‌برد. با توجه به آنچه درباره معرفی کشف الاسرار و شرح محبت نامه جامی گفته شد این پرسش مطرح می‌شود میبدی و گهلوی از مقوله عشق و عرفان چه تعریف و برداشتی داشته‌اند؟

از این رو پژوهش حاضر بر آن است تا به بررسی ویژگی‌های عرفانی-فلسفی کشف الاسرار و نسخه شرح محبت نامه جامی به روش توصیفی-تحلیلی پرداخته تا پاسخ این پرسش حاصل شود.

روش تحقیق

این پژوهش در بخش معرفی میبدی و شرح محبت نامه و همچنین دیدگاه ایشان با استفاده از روش کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

پیشینه تحقیق

در بررسی پیشینه پژوهش مشخص شد تا به حال به بررسی و تحلیل اندیشه‌های عرفانی میبدی و گهلوی پرداخته نشده است ولی تحقیقات عرفانی پیرامون تفسیر عرفانی کشف الاسرار انجام شده است.

مقایسه و تحلیل لطایف عرفانی قصه یوسف در کشف الاسرار و جامع السنتین (برجساز، خلیل الله‌ی، ۱۳۸۹: ۲۴-۵)، بررسی تطبیقی داستان یوسف و زلیخا در منظومه‌های فارسی یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، جامی و خاوری (کاظمی، حیدری: ۱۳۹۱: ۱۶۰-۱۲۴) در عین حال عشق عرفانی نیز در بعضی از کتب عرفانی بررسی شده است.

بحث و بررسی

بررسی و تأمل در تاریخ دو فرهنگ اسلامی ایران و هند نشان می‌دهد خارج از فضای رسمی سیاست و شریعت، در عرصه عرفان و تصوف دو فرهنگ به زبان مشترکی رسیده‌اند. این اشتراک و تفاهم در رأی و نظر محصل شباht فوق العادة آرای عرفانی عرفا و صوفیان

مسلمان از یک سو و تعالیم اوپانیشادها و مذاهی چون بهکتی از دیگر سو، به ویژه، در عرصه مباحثی چون: توحید، وحدت وجود و وحدت شهود و در اصطلاح هند اسلامی توحید وجود و توحید شهود بوده است(قهی، حسن بلخاری، ۱۳۹۰: ۶۱-۳۷).

به نظر می‌رسد فضای آرام فرهنگی هند و ظرفیت وسیع آن در پذیرش آرای مختلف، به ویژه آرای عرفانی از یک سو و نیز افزایش فشارها بر عرفا و صوفیان از دیگر سو، هند را به یکی از مناسب‌ترین سرزمین‌ها برای حضور عرفا مبدل ساخته بود؛ و این البته، علاوه بر ضرورت تبلیغ و ترویجی بود که عرفا در جان و روح خویش احساس می‌کردند. این معنا نه تنها عامل مهاجرت صوفیان به هند، بلکه عامل ظهور برخی از مهم‌ترین سلسله‌های عرفان اسلامی در آن سرزمین نیز بوده است؛ فرقه‌هایی چون چشتیه، سه‌هوردیه، نقشبندیه، قادریه.

میبدی و گھلوی در آثار خویش، تمایلات شدید عارفانه- صوفیانه خود را صراحتاً بیان کرده و از مقامات و احوال طریق سخن گفته‌اند. اندیشه‌های مشربی آنان به خوبی بیانگر علقة باطنی این دو اثر سترگ به وادی فقر و عرفان است. به اعتقاد صوفیه نفس انسان که مشتاق اتصال به مبدأ خویش است از راه محو هستی و فنای در حق به این مقصد عالی می‌رسد و جایی که عقل از وصول به حق عاجز می‌شود عشق رهنمای اوست. اینجاست که شوق عارف او را به سوی خدا می‌کشد و چنان وجود او را از خدا لبریز می‌دارد که وی دیگر نه وجود خود را در میانه می‌بیند نه هیچ واسطه‌ای را. شناخت حق برای سالک به نسبت طاقت و گنجایی اوست. سالک هیچگاه در شناخت وی به حق‌الیقین نمی‌رسد و آن‌سان که اوست او را نمی‌شناسد. زیرا که پیامبر اکرم^(ص) نیز «ما عَبَدْنَاكَ حَقّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقّ مَعْرِفَتِكَ» می‌گفت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸: ۲۳).

۲-۱- رشیدالدین ابوالفضل میبدی

کشفالاسرار و عده‌الابرار، تأثیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی، تفسیری عظیم بر قرآن کریم است. مؤلف چون تفسیری را که خواجه عبدالله تأثیف کرده بود مختصر یافته به شرح آن پرداخته و آیات قرآنی را یکبار ترجمه و دوبار تفسیر کرده است، که بار اول به شیوه مفسران عادی و بار دوم بر طبق مشرب عارفان است. کشفالاسرار، هم از نظر خصایص لغوی و دستوری و هم از لحاظ مطالب عرفانی و ادبی بسیاری که در آن آمده است یکی از

کتب برجسته ادب فارسی بهشمار می‌رود و مجموعه‌ای بسیار ارجمند از اقوال مشایخ تصوّف و شعرهای دلکش عارفانه نیز در آن آمده است که در جای دیگر نمی‌توان یافت. این کتاب از نمونه‌های بسیارشیرین و جذاب نثر فارسی در قرن ششم هجری است و در میان ترجمه‌های بی‌شماری که از قرآن کریم شده از همه زیباتر و شاعرانه‌تر می‌نماید.

۲-۲- شرح حال شارح محبت‌نامه

به مدت دویست و پنجاه سال است که شبه قاره هند محمدبن غلام گهلوی را با آثار بشر دوستانه‌اش می‌شناسند. شارح کتاب شرح محبت نامه جامی، محمدبن غلام بن محمد گهلوی همان صاحب کتاب «خیرالاذکار» است. محمد گهلوی در روستای علی پور معروف به گهلووا که از توابع ملتان از استان پنجاب است سکونت داشتند. از زبان بعضی از بزرگان بر می‌آید که آبا و اجداد ایشان از هندوستان به علی پور گهلووا در پاکستان مهاجرت کردند. چون در گهلووا سکونت داشت به گهلوی معروف شد. بعضی از افراد محمدبن غلام را ساکن شجاع‌آباد در استان ملتان می‌دانند. در نسخه‌های کتابخانه ملی و آستان قدس با نام «گلهوی» آمده است. پدر وی غلام محمد شخصیتی پارسا و نیکوکار بودند. محمد بن غلام از شخصیت‌های معروف و بلندپایه و اهل فکر و نظر بودند که تألیفاتی به زبان فارسی و عربی دارند. گهلوی همه زندگی خود را وقف آموزش کرده بود. وی سفرهای زیادی به ایران و ممالک عربی داشته است. ناگفته نماند محمد بن غلام گهلوی شعر می‌سرود و بعضی از اشعار حافظ شیرازی را به زبانهای اردو و عربی ترجمه کرده و شرحی بر آنها نوشته است (گهلوی، ۱۴۰۰ق: مقدمه کتاب خیرالاذکار). وی آثار زیادی داشت که نامی از بعضی آثارش برده نشده است. شرح و تفسیر مثنوی یوسف و زلیخا یکی از حلقه‌های اتصال ادبیات غنایی و عرفانی و اندیشه‌های ناب عبدالرحمن جامی با جویندگان حقیقت و سالکان طریقت در دوره‌های پسین است. گهلوی یوسف و زلیخای جامی را شرح داده است. وی در دیباچه، این نسخه خطی را شرح محبت نامه جامی نامیده است. وی این نسخه را به خواهش دوستان خود برای رفع دشواری‌های اشعار یوسف و زلیخای جامی ترتیب داده است. نسخه خطی اساس، موجود در کتابخانه ملی، به شماره ۱۰۰۵۳۴۵، به خط نستعلیق تحریری، ۱۸ سطری، سده سیزدهم هجری قمری با تاریخ تألیف ۱۲۰۴، تعداد اوراق ۴۴۸ صفحه موجود است. در دیباچه کتاب، شارح محبت نامه خود را با نام فقیر محمد بن غلام محمد

گهلوی نامیده است. وی منابعی را که در این شرح استفاده کرده است، ذکر می‌نماید. گهلوی با بیشتر آثار عرف‌آشنایی داشته و در جای جای این اثر به برخی از آثار و اشخاص از جمله رشیدالدین مبتدی، قاضی میرحسین مبتدی، فریدالدین عطار نیشابوری، سعدی شیرازی، مولوی و... اشاره کرده است. برخورد محترمانه او با نظر شارحان دیگر و اظهار تواضع‌های مکرر او از نکات دیگری است که ضمن مطالعه این اثر به چشم می‌خورد. وی مرید نور محمد ثانی چشتی(متوفی ۱۲۰۴) یکی از مشایخ شبه قاره هند بوده است. گفتنی است که «چشتیه» سلسله‌ای معروف از صوفیان شبه قاره، منسوب به چشت هستند. این سلسله دنباله‌ی سلسله «ادهمیه» منسوب به ابراهیم بن ادhem است که در زمان «ابواسحق شامی» (از مشایخ بزرگ صوفیه در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم) به «چشتیه» معروف شد. بنا بر این شکل‌گیری این سلسله در چشت از قرن چهارم صورت گرفت و تا قرن هفتم ادامه یافت و از قرن ششم به تدریج از ناحیه هرات و خراسان بزرگ به شبه قاره گسترش پیدا کرد. مؤسس و مروج سلسله چشتیه در هند «خواجه معین الدین» بود. شخصیت دیگری که محمدبن غلام گهلوی با او رابطه زیاد داشته است و مرید وی بوده، حافظ محمد است. وی در مجالس حافظ محمد شرکت می‌کرد و اگر گاهی به مجالس ایشان نمی‌رسید حافظ محمد به صورت مکتوب دروس خودش را برای ایشان می‌فرستادند. در بعضی از فهرست‌های نسخه‌های خطی، شرح پنداشته عطار به او منسوب شده است (نوشته‌ی، ۱۳۹۰: ۱۱۳). وی بوستان و شرح سکندرنامه، مسمی به شرح بسیط را تفسیر کرده است. آثار دیگر گهلوی عبارتند از:

- ۱- خیر الاذکار -۲- شرح یوسف و زلیخا(شرح محبت نامه جامی که به شرح محمدیه هم مشهور است) ۳- حاشیه تحفه الاحرار -۴- حاشیه بر مخزن الاسرار -۵- شرح کریما -۶- شرح تحفه النصائح -۷- شرح نام حق -۸- شرح گلستان.(مقدمه خیر الاذکار: ۱۲۰۵)

۲-۳-۱- اشتراکات عرفانی مبتدی و گهلوی

۲-۳-۱- تجلی آفرینش

به مصدق حديث قدسی «كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيَا فَأَحَبَّتَ آنَّ أُعْرَفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ»: گنجی پنهان بودم؛ پس دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم». در نزد عارفان تمام موجودات عالم مظهر خداوند و از شئون وجودی او و قائم به ذاتش بوده‌اند.

از نظر ابن عربی، وجود دارای حقیقتی واحد است و «شئون و اطوار تجلیات و ظهوراتی» است که در موطن علم، در ملابس اسماء و اعیان ثابت، در مرحله ذهن در مجالی اذهان و مرتبه خارج در مظاهر اعیان و موجودات خارجی ظهور می‌یابد و در نتیجه این ظهور و تعین و تطور عالم پدیدار می‌گردد (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۱۹۹).

اندیشهٔ ابن عربی در باب معنای زندگی «خدا محور» است؛ اما از آنجا که جاودانگی انسان نیز در جهان بینی او رکنی اساسی محسوب می‌شود و حیات آدمی با گذر از دروازهٔ مرگ و ملاقات با خدا به غایت دلپذیر خود می‌رسد، می‌توان نگاه او به معنای زندگی را خدا-روح محور تلقی کرد؛ زیرا در نظریهٔ خدا-روح محور، معنای زندگی ناشی از وصال خداوند است که در این جهان امکان پذیر نیست (کسايی زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۵۲).

ابن عربی برخلاف فلاسفه، ساختار هستی را ساختار خطی نمی‌داند که از «واحد» روبروی پایین آمده باشد. به نظر او هستی، دایره‌ای است که مرکز و محیطی دارد. مرکز آن «الله» است و محیط این دایره، پدیده‌های عالم هستی می‌باشند که عاشقانه او را در بر گرفته‌اند. او معتقد است: «حق تعالیٰ زیباست، زیبایی ذاتاً متشوق است. اگر خدا در صورت جمال تجلی نکرده بود، جهان پدیدار نمی‌شد. بیرون آمدن جهان به سوی هستی، از رهگذر آن عشق بود. اصل حرکت جهان عشقی بوده است و این حال همچنان ادامه یافته است.» (ابن عربی، بی‌تا: ۶۷۷: ۲).

به عقیدهٔ صاحب کشف الاسرار، چون ذات خداوند کمال مطلق است و کمال و جمال او لایتناهی است و از آنجا که خداوند به جمال و کمال خود ادراک دارد، پس خداوند، در اصل عاشق ذات خود است و در نتیجهٔ این دلباختگی به خود است که انسان را تجلی گاه جمال خود خلق نمود.

«نگر تا به چشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد الهیت هستند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاک بوده، در ظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت، خاک عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد و روز نوروز شد و بخت فیروز گشت، چون به سرخاک آدم رسید عنان باز کشید، نقاب از جمال دلربای برداشت و گفت: ای خاک افتاده و خویشتن را بیفکنده مَنَّت آمده ام، سِر ما داری؟» (میبدی، ۱۳۳۹، ج: ۶: ۸۶)

گهلوی با اشاره به ماجرای آفرینش آدمیان از خاکی پست و بی ارزش، افتادن اکسیر محبت و عشق خداوند به این مشتی خاک را سبب اعتلا و ارجمندی آدمی می‌داند. گهلوی آفرینش را تجلی ذات می‌پندارد. خداوند مخلوقات را به عنوان مظهر و نماد خویش خلق می‌کند، مخلوقاتی که در عدم بودن ولی خداوند به آنها لباس پوشانید و تجلی گاه وجود حضرت حق شدند. «چون جمال خود را به مشاهده علمی مطالعه کرد جنبش و عشقش پیدا شد که این جمال خود را در مجالی و مظاهر ببیند، چه مشاهده عینی اکمل است از مشاهده علمی. لهذا ظاهر کرد اول آن جمال را در صفات و اسماء خود و از آنجا در صور علمیه و از آنجا در صور محسوسه. پس ظهور پیدا کرد عالم را تا آنکه یکی مظهر معشوقی شد و دیگری مظهر عاشقی» (نسخه خطی: ۹۲).

۲-۳-۲-آیه میثاق و عهد است

یکی از نخستین موضوعاتی که موجب گسترش مفهوم عشق الهی در تصوف گردید، ازلی بودن عشق است. مفهوم عشق ازلی با دو موضوع مابعدالطبعه ارتباط دارد، یکی موضوع میثاق و دیگری موضوع محبت خداوند با بندگان. میثاق مفهومی است قرآنی که در قرآن چند بار به آن اشاره شده است. خداوند از عهدی یاد کرده است که با ذریه بنی آدم بسته است. خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلْسُتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، وَيَادآور زمانی را که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشتیان، ذریه آنان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، تو بی پروردگار ما و ما حقیقتی جز این که مملوک تو باشیم نداریم، ما این را دیده ایم و بر آن گواهیم. چنین کردیم تا روز قیامت نگویید ما از این حقیقت بی خبر بودیم» (سوره اعراف / ۱۷۲). صوفیه با استناد به این آیه موضوع ازلی بودن محبت را مطرح کرده اند. آنان در تفسیر این آیه میثاقی را که ذریه بنی آدم با پروردگار بسته‌اند، میثاق عشق دانسته‌اند و چنین گفته‌اند که خداوند با ارواح بنی آدم عهد بسته است که آیا من محبوب شما نیستم و ایشان پاسخ داده‌اند: آری. این میثاق پیش از ورود ارواح به عالم اجسام یا عالم ناسوت یعنی در ازل بسته شده است و به این دلیل محبت انسان به پروردگار ازلی است و فطری. از آموزه‌های دینی و عرفانی چنین برمی‌آید که میل و گرایش فطری انسان به عشق سمت و سوی خدایی دارد و انسان همواره به دنبال معشوق خویش است. به قول مولانا:

ناف ما بر مهر او ببریده اند

عشق او در جان ما کاریده اند

(مولانا، ۱۳۹۳، ۲۴۰: ب ۶۶۱۶)

میبدی قبول دارد که آدم پیش از اینکه به این جهان بیاید در جهان روحانی بوده و در آنجا با خداوند عهد بسته است. وی چنین می‌گوید: «حقیقت سمع ندای قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احادیث روان گشت که: «آلست بربرکم»؟ به سمع بندگان پیوست و ذوق آنان به جان ایشان رسید» (میبدی، ج ۳: ۸۳۲).

پنداشمت که تو مرا یک تنه ای کی دانستم که آشنای همه ای

(پورجوادی، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

گهلوی معتقد است: قبل از اینکه عالم آفریده شود و انسان پا به عرصه این عالم خاکی بگذارد خداوند روح او را در ازل آفریده و روح در عالمی ورای این عالم ماده با خالق خویش پیوندی عاشقانه برقرار کرده و عهد و پیمان محبت بسته است. «ای دل پیش از تعلق بدین ویرانه دنیا در حضرت حق محرم بودی و آشیانه اصلی تو علم ازلی بود. پس اکنون مثل بی‌ادبان چرا بدین ویرانه خوی گرفته و از اطاعت خداوند سرزده و از خانه اصلی خویش غفلت ورزیده» (نسخه خطی: ۲۰). در شرح محبت نامه جامی، برگزیده شدن آدمی و اختصاص تشریف و خلعت محبت و عشق ازلی خداوند به او، کرامت و عنایت ویرثه پروردگار نسبت به انسان قلمداد شده و آدمی در برابر این پیمان و امانت الهی مسئول است: «چون حضرت تبارک و تعالی ارواح بنی آدم را خطاب فرمود که "الست بربرکم" همه گفتند: بلی انت ربنا، عهد بندگی بستند. باز فرمود: که اوفوا بالعهود؛ یعنی به عهد خود که بسته اید وفا کنید» (همانجا).

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زندن

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۴۲)

کتاب شرح محبت نامه در باب سریان عشق در آفرینش، آغاز می‌شود: «کما ورد المجاز قنطره الحقيقة و کارسازی عشق مجازی برای عشق حقیقی به این معنی آن است که چون به شدائد و رنج‌های مجاز عادت گیرد و صفا حاصل کند در راه حقیقت به سهولت سلوک کند و از سختی‌های آن خفه نگردد و نیز قیاس غایب بر شاهد مورث بصیرت و لذت است مرسالکان طریقت را، چنانکه خود فرموده:

که بی جام می صورت کشیدن نیاری جرعه معنی چشیدن

۳-۲-۳-دل جایگاه عشق الهی

قلب عارف جایگاهی بس بلند دارد. در روایت است که «لایسعنی ارضی و لا سمائی و
یسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی و قلب المؤمن عرش الله» آسمان و زمین گنجایش
مرا ندارد اما قلب عارف وسعتی دارد که من در آن قرار می‌گیرم (آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۳۹).
چون دل صفائی حاصل کرد علم به اراده باری تعالی از لوح محفوظ سوی دل او روان
می‌شود. پیر مبتدی گفته است: «به داود پیامبر وحی آمد که یا داود! «طهرلی بیتا اسکنه»
یا داود! خانه ای که میدان مواصلت ما را شاید پاک کن و از غیر ما بپرداز. داود گفت:
«خداآندا و آن کدام خانه است که جلال و عظمت تو را شاید؟» گفت: دل بنده
مؤمن» (مبتدی، ج ۴: ۳۷).

گهلوی دل عارف را تجلی گاه نور حضرت حق می‌داند که جز حق چیزی در آن جای
نمی‌گیرد. وی می‌گوید: دل عارف چنان وسیع است که عرش تا فرش در وی ناپیدا
باشد» (نسخه خطی: ۷۵).

مولوی درباره دل انسان مؤمن چنین می‌گوید:

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنجم هیچ در بالا و پست
من نگنجم این یقین دان ای عزیز	در زمین و آسمان و عرش نیز
گر مرا جویی، در آن دل‌ها طلب	در دل مؤمن بگنجم ای عجب

(مولوی، ۱۳۷۸: الف/ ۲۶۵۳)

۴-۳-۴-راز عشق

مسائله عشق غیر قابل حل است و تا به حال نیز کسی این معما را حل نکرده است:
تقربیاً همه‌ی صوفیان و عارفان، عشق را صفت حق و لطیفه‌ی انسانیت و میزان سلامت
عقل و حس و وسیله‌ی تهدیب اخلاق و پیرایش درون شمرده‌اند. اگر برخی اوقات از آن به
جنون تعبیر کرده‌اند، مقصودشان جدایی و دوری از حالات ظاهری و اعراض از مردمان
ظاهرین و توجه به خدا بوده است (حلبی، ۱۳۸۳: ۲۲۸).

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای	زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
من چگونه هوش دارم پیش و پس	چون نباشد نور یارم پیش و پس

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۰-۳۱)

اعتقاد نویسنده کشف الاسرار براین است سری که خداوند در درون انسانها قرار داده، همان ودیعه‌ی عشق است که به عنوان گوهری پنهان در گنجینه‌ی سینه آدمی نهاده شده است و مقصود خداوند از نهادن این ودیعه‌ی ارزشمند در درون آدمی اظهار محبت و عشق خود به آدمی است تا اغیار نتوانند به آن راه یابند. احادیث گوید: «سرمن سری استودعته قلب من احبت من عبادی» گفت: «بنده را برگزینم و به دوستی خود بپسندم، آنگه در سویدای دلش آن ودیعت خود بنهم، نه شیطان بدان راه برد تا تباہ کند، نه هوای نفس آنرا بیند تا بگرداند، نه فرشته بدان رسد تا بنویسد» (میبدی، ج ۱: ۳۲۸).

شارح محبت نامه براین است اسرار عشق که از دیگر مخلوقات پنهان و مستور شده بود، در وجود آدمی نهاد. «مقصد اعلی تحصیل دل معنوی است که مخزن اسرار حق و مطلع انوار او باشد و آن خبر مردان راه را میسر نشود مگر آن کس را به خدمت پیر کامل مکمل ملازمت نماید؛ پس برای این دولت دامن مرشد کامل باید گرفت. گوهر اسرار عبارت از صفات عالیه دل است» (نسخه خطی: ۳۹۷).

«چون آن ذی الجلال و الکرام به مقتضای آیه کریمه «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» جلال خود را هویدا خواهد ساخت، ملک که عارف اسرار و خفیات حضرت اوست شرمنده خواهد شد که من با وجود این تقریب نادان محض و غیر عارف اسرار این حضرت بوده ام و فلک که از ابتدای آفرید خود تا دم صور در طلب او روان و دوان و یک لمحه در طلب وی باز ننشسته، حیران خواهد ماند که من چندین مدت مدیده که در سرگردانی بوده‌ام و راه طلب وی پیموده‌ام به جایی نرسیده‌ام. بدآنکه تعالی از ازل تا ابد به دو صفت جلال و جمال متصف است و با بندگان معامله لطف و جمال داشته» (نسخه خطی: ۱۹).

۲-۳-۵- فنای عاشق در حقیقت معشوق

عاشق راستین در مسیر عشق گداخته می‌شود و حرارت می‌یابد. این گرمی عشق سبب می‌شود تا دل عاشق از هواهای نفسانی خالی شود و به جای خواهشها و میخواهم‌های فراوان و نامعقول، معشوقی که صاحب کمالات است به جای آن بشینند و آرام آرام این عشق چنان خودیت عاشق را می‌سوزاند که جز معشوق اندر وجود عاشق جریان ندارد. ماجراجی فصادی که قرار بود مجنون را فصد کند نیز از این قرار است. همه ترس مجنون آن است که

نوک نیشتر به لیلی اصابت کند. درست است که رگ مجnoon فصد می‌شود اما در درون رگ مجnoon نه خون، بلکه لیلی است که سیلان و جریان دارد.

صبر من از کوه سنگین هست بیش	گفت مجnoon من نمی‌ترسم زنیش
عاشقم بر زخم ها بر می‌تنم	منَبلِم بی زخم نا ساید تنم
این صدف پر از صفات آن ذُر است	لیک از لیلی وجود من پر است
نیش را ناگاه بر لیلی زنی	ترسم ای فصاد فصدم کنی
در میان لیلی و من فرق نیست	داند آن عقلی که او دل روشنیست

(مولوی، ۱۳۹۳: ۶۶۱)

در اندیشهٔ مبیدی سالک عارف(انسان کامل) در اثر تجلی و غلبهٔ وجود چون خود را مغلوب صفات حق می‌بیند صفات بشری از او زایل می‌شود و بنده در صفات حق فانی می‌گردد. انسان کامل در طریق سیر الی الله هرچه را جز حق است نفی می‌کند تا به مقام شهود و وصول برسد.

درویشی را در حال وله پرسیدند: که «ما إسمك؟» جواب داد: که «هو» - گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: «هو» گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: «هو» گفتند: لعلک ترید الله؟ مگر به آنچه می‌گویی الله را می‌خواهی؟ درویش که نام الله شنید جان خویش نثار این نام کرد و از دنیا بیرون شد.

نام تو به صد معنی نقاش نگارند	بر یاد تو و نام تو می‌جان بسپارند
بر بوی وصال تو به صد همی جان بفشارند	وز وصف تو در دست به جز عجز ندارند

(مبیدی، ۱۳۳۹، ج: ۲، ۲۴)

گلهوی بر این باور است که منتهای کوشش مرشدان و عارفان در طول تاریخ همین بوده است که در دل مریدان خود عشق به وجود آورند. شارح محبت‌نامه هدف نهایی در تربیت آدمی را فنا و بقای بالله دانسته و سایر اهداف را که در حکم اهداف واسطه‌ای در تربیت عرفانی است با توجه به آن وضع کرده است؛ اهدافی مانند: رسیدن به معرفت شهودی، عشق و... در زمرة این هدف قرار می‌گیرند. چنانکه بیان می‌دارد: «از عیش و عشرت با خمام و غافلان که تو را از یاد حق تعالیٰ باز می‌دارد کناره گیر و از صحبت و طریقت پختگان که فانی فی الله و باقی مع الله هستند بهره کامل ببر» (نسخه خطی: ۱۹۴). گلهوی به شرح رنج

و سختی‌های راه عشق می‌پردازد که در بردارنده عشق حقیقی و راستین است. این عشق نفسانی و مجازی نیست بلکه معرفتی است ایده آل.

۲-۳-۶-پرهیز از نفسانیات، راه وصول به معشوق است

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت با بهره گیری از حدیث معروف «و من عرف نفسه فقد عرف ربها» حقیقت شناخت انسان را شناخت دل می‌دادند و نیروهای دیگر یعنی شهوت و غضب را در حکم کار گزار و عامل و لشکر او و چون پادشاه که دل باشد، برای رسیدن به پیروزی و مقصد و مقصود خود نیاز به نیرو دارد، آنها را به کار گمارد. باید که پیش از آنکه، ایشان تو را اسیر گیرند، تو ایشان را اسیر گیری و در سفری تو را فراپیش نهادند، از یکی مرکب خویش سازی و از دیگری سلاح، و این چند روزی که در این منزلگاه باشی، ایشان را به کار داری تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی (غزالی، ۱۳۶۴: ۱۴).

میبدی به قید و بندها و محدوده‌هایی که عارفان دیگر مخصوصاً در متون تعلیمی عرفانی معلوم کرده‌اند، هیچ توجهی نداشته است. او همه مفاهیم عرفانی را مقام دانسته و تنها مرز بندی او در این باره آن است که مقامها را به دو قسم اصلی، دسته بندی کرده است، دسته ای از مقامها مقدمات دسته دیگرند. توبه، صبر، خوف، زهد، فقر و محاسبه از مقدمات هستند؛ یعنی «در نفس خود مقصود نیستند» در مقابل، مقاماتی چون محبت، شوق، رضا، توحید، توکل و شکر از دسته مقاصد و نهایات هستند یعنی «این همه به نفس خویش مقصودند، نه برای آن می‌باید تا وسیلت کاری دیگر باشد» (میبدی، ج ۷: ۲۴۵-۲۴۶) میبدی می‌گوید: نفس حجابی در مقابل دل است و تا زمانی که این حجاب وجود دارد دل نمی‌تواند به مشاهدت برسد و زمانی که با مجاهده نفس بر وفق شریعت کشته شد، دل می‌تواند حیات خود را آغاز کند و هدایت سالک را در بر گیرد و او را به مشاهدت برساند، همان گونه که خداوند می‌فرماید: «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم» (میبدی، ج ۵: ۱۳۳۹)

(۳۱)

«ما آن را که خواهیم پایگاه بلند دهیم و درجات وی برداریم، اول توفیق طاعت، پس تحقیق مثبتت، اول اخلاص اعمال، پس تصفیه احوال، اول دوام خدمت بر مقام شریعت، پس یافت مشاهدت در عین حقیقت، آن اشارت به شریعت است و آن مکاشفت نشان طریقت است و آن مشاهده عین حقیقت است، شریعت بندگی است، طریقت بی خودی

است، حقیقت از میان هر دو آزادی است»(میبدی:ج:۵:۹۲)«در حال مجاهده بود و پیروز شد»(همان،ج:۹۳)

شارح محبت‌نامه که همه افراد را در صراط مستقیم منتهی به سعادت غایی می‌داند، او شرط این سعادت را که سعادت در طول مسیر زندگی است، آگاهی و بصیرت افراد نسبت به حقیقت می‌داند نه رعایت ظواهر فرمانهای الهی. در نگاه وی شریعت جسم و روحی دارد که جسم آن علم احکام و روح آن حقیقت است.

گهلوی پرهیز از ریا در کارها و داشتن اخلاص را توصیه می‌نماید: موضوع مهمی که در شرح محبت‌نامه به چشم می‌خورد اخلاص در کارها است. اخلاص، یعنی خالص کردن و اخلاص در عمل و ایمان یعنی این که انگیزه اصلی در انجام کارها بندگی و رضای ذات حق تعالی باشد، نه رضایت غیر او. مراتب مؤمنین در قیامت با اخلاص مشخص می‌شود. «از خطرهایی که در راه اخلاص است آگاه و بر حذر باش و خطر به معنی نزدیک هلاک شدن. حاصل آنکه در حصول صفت اخلاص بر پندار خود اکتفا مکن؛ بلکه همیشه آگاه باید بود. زیرا آنکه حصول اخلاص امری مشکل است و جز خواص را میسر نشود؛ زیرا آنکه نفس امراه را در اعمال دخلی تمام است پس عوام است که از عبادت عجب و خود بینی پیدا می‌آید که چه عمل نیک خالی از ریا به جا آورده ام»(نسخه خطی: ۳۷۸).

عشق به مادیات عشق حقیقی و دائمی و کلی و عمیق نیست، زیرا معشوق، قوای غضی و خواهش‌های نفسانی و حیوانی است. لذا وقتی انسان در شهرت و شکم غرق شد یک حالت تنفس و دلزدگی و خستگی و سستی به او نسبت به آنها دست می‌دهد، ولی عشق به امور معنوی مثل عشق به خدا و معصومین و مردان ربانی عامل شور و شوق و گرمی و امید است و هرچه در این موارد ترقی کند، عشق قوی تر می‌گردد، چون روح انسان به این امور ساخته دارد. یا به قول مولوی:

عشق ز اوصاف خدای بی نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز

(مولوی، ۱۳۹۳: ۷۷۷؛ ب: ۲۱۶۷۵)

۲-۳-۷-وحدت وجود

وحدت وجود یعنی هستی فقط خدا است و جز او کسی و چیزی وجود ندارد. حقیقت یکی است وجود همان حقیقت واحده است. جمیع موجودات تراویشی است از مبدأ احادیث

که به طریق تجلی و فیضان و انباع از او صادر گشته است (غنى، ۱۳۸۶: ۱۰۲). با این که ریشه‌هایی از وحدت وجود در جریان‌های فکری قرن هفتم هجری، اعم از اسلامی و غیراسلامی دیده می‌شود، مذهب وحدت وجود به گونه‌ای کامل و به صورت مشروح و منظم پیش از ابن عربی نبوده و او نخستین عارفی است که در عالم اسلام با ایمان راستین و شور و شوق فراوان این اصل را استوار ساخته است (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۲۶۱). «هر شادی که بی توست اندوه آن است، هر منزل که نه در راه تو است زندان است، هر دل که نه در طلب تو است ویران است، یک نفس دیدار از آن تو به صد هزار جان رایگان است» (میبدی، ۱۳۳۹: ج ۳: ۶۲۴).

آن زبان‌ها جمله حیران می‌شود

گوش شو و الله اعلم بالصواب

بس کنم، دلبر در آمد خطاب

(مولوی، ۱۳۹۳: ۴۱۸)

جهان بینی و معرفتی که عالم آفرینش را در پرتو تجلی تبیین می‌نماید، جهان بینی و معرفت وحدت گرایانه است. گهلوی دارای چنین جهان بینی و معرفتی است، یعنی جان مایه جهان بینی اش با وحدت سرشنthe شده است.

«او تعالی در جسمیه منزه است. لهذا موصوف به توابع آن نیست و ترا رسد که چونی را به معنی مماثلت‌گیری و چندی را به معنی تعدد و کثرت. تنزه او تعالی از کثرت ظاهر است، چنان که نظام عالم بر آن برهان باهر است» (نسخه خطی: ۱۰) گهلوی براین عقیده است که حق تعالی عالم را چون پرتو صنع و مرات هستی خویش آفریده، آدم را چون مظہر کمالات و جمالات خود خلق کرده است و پس انسان را جزوی هستی مطلق می‌داند که تا برگشته به اصل خود موصول شدن درجه‌ها را باید طی نموده، به واسطه فنا در مبدأ اصل بقا یابد.

گهلوی عالم کثرت را بی اعتبار می‌داند. به نظر وی منشأ همه موجودات و جهان هستی، خداوند و همه عالم، جلوه‌ای از زیبایی اوست و همه کثرت عالم هستی از وجود واحد خداوند متجلی شده است.

«قلب سليم چنان دل است که در این عالم از بیغوله تنگ که دنیا و اسباب او باشد به سوی سرای فراغ قدس که عالم ارواح است قصد و عزیمت کرده در عین کثرت مظاہرسر

وحدت ظاهر را دریافته باشد. پس به یک چشم سوی وحدت نگران باشد و به چشم دیگر سوی کثرت ناظر»(نسخه خطی: ۴۱۷).

در نتیجه آنچه می‌توان در مقایسه میبدی و گهلوی در مقوله وحدت گفت: این است که از نظر میبدی و گهلوی، هستی یک مصدق بیش ندارد و این هستی در تمام جهان، جاری و ساری است و در آینه‌های گونه گون و رنگارنگ ماهیات و تعینات و مظاهر مختلف متجلی شده است.

۲-۳-۸- توجه به آخرت

از آخرت پیر طریقت گفت: آدمی را سه حالت است که به آن مشغول است: یا طاعت است که او را از آن سودمند نیست، یا معصیت است که او را از آن پشیمانی است، یا غفلت است، که او را از آن زیانکاری است. (میبدی، ۱۳۳۹، ج. ۹، ص. ۶۰) آدمی باید در هر شبانه روز ساعتی به تفکر در کار خود بپردازد، اخلاق باطنیه و اعمال ظاهری خویش را تفحص کند، و احوال دل و جوارحش را تجسس نماید: لوح دل را در مقابل خود نهاده، آن را ملاحظه کند، و دفتر شبانه‌ی خود را گشوده، سرتا پای آن را مطالعه فرماید. «حکایت کنند: از آن پدری که مر پسر خویش را گفت: امروز هرچه با مردم گوئی و بر زبان خود رانی نماز شام همه با من بگوی و سکنات و حرکات خویش بر من عرض کن، آن پسر نماز شام به جهدي و رنجي عظيم و تکلفي تمام يك روزه گفتار و كردار خویش با پدر بگفت، دیگر روز همين درخواست کرد، پسر گفت: زينهار اي پدر! هر چه خواهی از رنج و کلفت بر من نه و اين يكى از من مخواه که طاقت ندارم. پدر گفت: اي مسکين! مرا مقصود آنست که بيدار و هشيار باشی و از موقف حساب و عرض قيامت بترسى، امروز حساب يك روزه با پدر خویش با چندين لطف طاقت نداری، فردا حساب همه عمر با چندان قهر و مناقشت که نقير و قطمير فرو نگذارند چون طاقت آری؟! (میبدی، ۱۳۳۹، ج. ۵، ص. ۵۳۶)

از تعالیم عرفانی که در محبت‌نامه ذکر شده است بی ثباتی دنیا است. گلهوی برای دوری از منصب و مقام دنیایی در شرح محبت‌نامه چنین می‌گوید: «برای هیچ منصب و مرتبه دنیاوی پای در میان منه و مستعد او مباش و اختیار مکن؛ زیرا گاهی تو را از آن منصب معزول گردانند و گاهی برای آن منصوب سازند و این معنی بس بی وقاری است. عاقل را از

آن احتراز باید کرد. پس طالب آن مسند و منصب مباش که دیگری باید و تو را بگوید که از این مسند برخیز تا من به جای تو بنشینم»(نسخه خطی: ۳۸۷).

۴-۲- اندیشه عرفانی میبدی و گهلوی درباره داستان یوسف

سوره یوسف به علت تأثیر ویژه‌ای که می‌تواند در تکمیل نفس و تعلیم انسان داشته باشد خداوند آن را احسن القصص نامیده است. و از این رو که این قصه جمع اضداد است، از آن به عجیب ترین و به تعبیری به زیباترین قصه‌ها نیز تعبیر می‌گردد؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود. قرآن حضرت یوسف^(۴) را حجت عفاف و مهار نفس برای جوانان بشریت معرفی کرده و در فرازهای داستان، او عالی‌ترین درس‌های عفت و خوبی‌شن داری و ایمان را منعکس کرده است.

گهلوی، سعی می‌کند ظرایف و بیانش خود را در داستان بگنجاند. آنجا که گهلوی داستان یوسف و زلیخا را این چنین بیان می‌کند:

«بیان می‌کنم پیش تو بهترین قصه‌ها را و او را احسن القصص از آن فرموده است که این قصه متنضم بسا قصه‌ها است. گاهی قصه رویای یوسف و استیعاد آن و منع کردن یعقوب عليه السلام او را از ذکر این خواب بر برادران و گاهی قصه محبت یعقوب با یوسف و حزن و تأسف وی در مفارقت یوسف و گاهی قصه انداختن اخوان او را در چاه و بیرون آمدن او به واسطه روندگان راه و فروختن برادران و خریدن مر کاروان در مصربدن و به دست عزیز فروختن و گاهی قصه محبت زلیخا و سایر زنان با وی و گاهی محبوس شدن او در زندان و کربت دیدن و رنج غربت کشیدن و گاهی قصه نجات یافتند و به پادشاهی رسیدن و در عاقبت کار جمال یعقوب را دیدند و به زلیخا پیوستند و از او بهره مند گشتن»(نسخه خطی: ۱۰۷).

میبدی در خصوص نام گذاری این قصه به «احسن القصص» به راز و نیاز عاشقانه موجود در این سوره اشاره کرده است. مؤلف کشف الاسرار ضمن توجه به حب و عشق عرفانی، بر آن است که موضوع اصلی این قصه، عشق است. در واقع این داستان حکایت عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصال است و تمام ماجراهایش حول محور عشق می‌چرخد.

«چه نیکو قصه‌ای که قصه یوسف است، قصه عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصال است، درد زدهای باید که قصه دردمدان خواند، عاشقی باید که از درد عشق و سوز عاشقان خبر دارد، سوخته‌ای باید که از سوز حسرتیان در وی اثر کند»(میبدی، ۱۳۳۹، ج ۵: ۱۱). همین وجه را در شرح محبت نامه جامی به وضوح می‌توان مشاهده کرد. گهلوی، با تشبیه انسان به کسی که از وطن خود(مسکن الهی‌اش) اخراج شده و دور افتاده، چنین بیان می‌کند: «...جمال در حقیقت از اوصاف او تعالی است که از ذات واحده کوچیده، به اینجا آمده است و هکذا حال العشق و الحب. پس عزت معشوقان و محنت عاشقان راجع به جناب اوست، پس حسن یوسفی لمعه از لمعات فروغ جاودانه اوست و دل غمگین زلیخا شعله از شعلات اطوار عاشقانه اوست»(نسخه خطی: ۵۴).

«آن روز که تخم درد عشق در دلهای آشنايان پاشيدند، دل یعقوب پیغمبر بر شاه را این حدیث بود، از تحریر و تفرید عمارت یافته، در بوته ریاضت به اخلاص برده، قابل تخم درد عشق گشته... و این آواز برآوردنده که حلق یعقوب در حلقة دام ارادت یوسف آویختند (میبدی، ج ۵: ۱۲).

مسلک عرفانی محمدين غلام گلهوی، همانند مسلک عرفانی میبدی عاشقانه است. وی عشق و ملامت را وسیله عروج انسان به سوی خدا می‌داند. جمال یوسف آن گونه که در شرح محبت نامه تصویر می‌شود، مظهر و مرات جمال حق است و او با لحن عارفانه از تواضع و فروتنی انسان در برابر آن زیبایی مطلق سخن می‌گوید.

«جمال و معشوقی همه وصف حق است و عاشقی هم صفت او که در مظاهر ظهور کرده اند؛ چنانکه از عنوان این داستان هویدا است، جمال خوبان جهان فی الحقيقة جمال او تعالی است که مرعشقان عالم را فریفتۀ خود گردانیده است. پس جمال و معشوقی صفات اوتعالی شد و عاشقی وصف ما عاشقان گشت»(نسخه خطی: ۹۶)

گهلوی زیبایی عشق صوری و مجازی را با عشق معنوی و حقیقی مقایسه می‌کند. گهلوی سعی می‌کند با کمک آن نهایت زیبایی و پاکی را در وجود حضرت محمد نشان دهد.

«لَوْلَاكَ لَمَا حَلَّفْتُ الْأَقْلَاقَ»؛ اگر وجود فایض الجود آن حضرت صلعم از ایجاد کاینات نصب العین نبودی هر آینه خلق السموات و ما فیها و الارض و ما علیها صورت نبستی؛(نسخه خطی: ۳۰)

داستان حضرت یوسف^(ع) شامل درس‌ها و عبرت‌های زیبای شخصی، اخلاقی، اجتماعی و خانوادگی است. میبدی کینه توژی برادران را در حق یوسف ناشی از محبت زیاد یعقوب به یوسف می‌داند. او معتقد است یوسف در همه حال مورد عنایت الهی بود. «چون الله را با بنده عنایت بود، پیروزی بنده را با چه نهایت بود، چون الله رهی را در حفظ و حمایت خود دارد، دشمن برو کی ظفر یابد؟»(میبدی، ج: ۵، ۵۸:)

قوله تعالی: «إِذْ قَالُوا إِيْسُوفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا...» برادران یوسف خواستند که قاعده دولت یوسفی را منهدم کنند و سپاه عصمت را در حق وی منهزم گردانند و برکشیده عنایت را به دست مکر خود برخاک مذلت افکنند، نتوانستند! و با قضای رانده شده و حکم رفته بر نیامدنند!(میبدی، ج: ۲۶: ۵)

شارح محبت نامه سعی می‌کند چهره یک انسان کامل را به تصویر بکشد و سعی می‌کند در فرازهای این کتاب عالی‌ترین درسهای اخلاق را منعکس سازد. بخشهایی از فلسفه اخلاق گهلوی به امور اجتنابی اختصاص دارد که در این میان اجتناب از اعمال نسنجیده و پرهیز از غیبت‌گویی و حسد ورزی است. وی بر ضد حسد و کینه قیام می‌کند. مردم را پند می‌دهد که از این خصلت‌های زشت برحدزr باشند. «کسی کینه و حسد نداشته باشند و به وقت سحر و بامداد که بر خیزد همچنان از کینه فارغ سینه باشند به خلاف برادران یوسف که به کینه و حسد دینه، خفته بودند و بامدادان آن چنان به کینه، پیشینه برخاستند و پیش پدر آمدند آنکه هریک از ایشان نهال حسد طبع خود را تازگی بخشیدند که یوسف را از پیش پدر آواره ساختند و به خوشدلی، پیش پدر بنشستند؛ لیکن آن نهال حسد در نوبت آخرین هریک را میوه شرمساری داد»(نسخه خطی: ۲۰۸:).

نتیجه گیری

تأمل در تاریخ تلاقي اندیشه اسلامی و هندی اثبات می‌کند در عرصه فرهنگ، عرفان و حکمت نسبت وسیع و و ثیقی میان دو تمدن به وجود آمده و بنیادی برای زیست مسالمت آمیز آنها در قرون متمادی گردیده است. از جمله نکات جالب و قابل تأمل، بررسی تطبیقی

اندیشه های صوفیانه و بیان اجمالی تشابهات بین عرفای ایرانی و هندی است. اشتراکات برعی از تعالیم میبدی و گھلوی می تواند تنها حاصل تجربیات عارفانه ای باشد که در میان بسیاری از عرفا سابقه داشته است. توجه به آموزه های عرفانی میبدی و گھلوی به ما نشان می دهد که گرایش فطری انسان معاصر نیاز به معنویت و اخلاق برای رسیدن به زندگی والاتر و آرامش درونی دارد، به گونه ای که پاسخگوی نیازهای امروز بشر باشد و وی را به زندگی اجتماعی بر پایه معنویت و اخلاق رهنمون گردد. آثار و افکار میبدی و گھلوی حاکی از این است که هر دو عارف عشق بوده و در طریق فنا فی الله گام بر می داشته اند. نکته قابل توجه اینکه این دو بزرگ مرد طریقت در حرکت به سوی مقصد که سیر الی الله است همسان و همسو بوده اند و عرفان هر دو در عالی ترین مرتبه فکری و تعالی روحی و اخلاقی است و سلطان عشق بر آثارشان حاکم است. وحدت وجود و وحدت شهود و اعتقاد باطنی به این مقوله فلسفی عرفانی از اشتراکات خاص این دو نویسنده عارف است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

آشتیانی، جلال الدین، ۱۳۷۵. شرح فصوص الحکم رومی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.

برجساز، خلیل اللہی، غفار، شهلا، ۱۳۸۹. مقایسه لطایف عرفانی قصه یوسف در کشف الاسرار و جامع السنتین، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، ۵-۲۴. پورجوادی، نصرالله. ۱۳۸۵. زبان حال. تهران: انتشارات هرمس. حافظ، شمس الدین محمد. ۱۳۸۴. دیوان حافظ. قم: مهر آیین.

_____ ۱۳۶۷. دیوان: به تصحیح غنی قزوینی. تهران: فروغ.

حلبی، علی اصغر. ۱۳۸۳. جلوه‌های عرفان. تهران: نشر قطره.

حیدری، کاظمی، داریوش، محمد. ۱۳۹۱. بررسی تطبیقی داستان یوسف و زلیخا در منظومه‌های فارسی یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی، جامی و خاوری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ششم، ۱۶۰-۱۲۴.

جهانگیری، حسن. ۱۳۷۵. محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

_____ ۱۳۶۴. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غنی، قاسم. ۱۳۸۶. تاریخ تصوف در اسلام. چاپ دهم. تهران: انتشارات زوار.

قهی، حسن بلخاری. ۱۳۹۰. تحقیق در مبانی مشترک دو فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۶۱-۳۷.

کساibi زاده، مهدیه. ۱۳۹۲. معنای زندگی از دیدگاه ابن عربی، فصلنامه علمی پژوهشی، سال پنجم، شماره ۵. بهار و تابستان ۱۳۹۲. صص ۱۸۰-۱۵۰.

گهلوی، محمدمبن غلام. ۱۴۰۰. خیرالاذکار. ناشر: مهاروی چشتیه رباط کیشنز.

_____ ۱۲۰۵. شرح محبت نامه. نسخه خطی محبت نامه. بی جا.

مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳. ق. بحار الانوار. بیروت: دارالاحیاء.

مولوی، جلال الدین. ۱۳۹۳. مثنوی معنوی. قم: مجتمع چاپ و نشر و صحافی مهدی.

الف. مثنوی معنوی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۸

میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. ۱۳۳۹. کشف الاسرار و عده الابرار. (ج ۱-۱۰). به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: چاپخانه سپهر.

نوشاهی. عارف. ۱۳۹۰. سیه بر سفید، مجموعه گفتارها و یادداشت‌های در زمینه کتابشناسی و نسخه‌شناسی. تهران: میراث مکتب.

Makarem Shirazi (2010), Quran, Osveh Pulication, Qum.

....., Jalal al-Din (1365), A description of the introduction of Qaisari on Fusus al-Hekm. Qom: Islamic Advertising Office.

Borjsaz, Khalilullahi, Ghaffar, Shahla (2010). Comparing the mystical delicacy of Yusuf's Tale in Kashif al-Asrar and Jamea Al-Asin, Gnostic Studies at the Faculty of Humanities, Kashan University, 24-5.

Pourjoudi, Nasrallah (2006). Tehran: Hermes Publications.

Hafiz, Shamsuddin Muhammad. (1384). Aywan Hafiz. Qom: Seal of Mercy

..... (1367). Evin. To Rich Qazvini's Correction. Tehran: Foroug

-Heidari, Kazemi, Dariush, Mohammad (2012). A Comparative Study of Joseph and Zolikha's Story in Persian Verses of Yousef and Zelaykha attributed to Ferdowsi, Jamie and Nouri, Faculty of Literature and Human Sciences of Shahid Bahonar Kerman, Third Year, No. 6, 160-124

Jahangiri, Hasan (1375), Mohiuddin Ibn Arabi, The Prominent Face of Islamic Sufism, Fourth Edition, Tehran: Tehran University Press.

Ghani, ghasem (2007). "Mystic history in Islam" Vol. 10_{th}, Tehran: Zavvar publishing

Ghahi, Hasan Balkhari (2011) Research on the Common Foundations of Two Cultures, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Year 1, No. 1, Spring and Summer, pp. 61-37. –

Kasai, Mahdieh (1392). The Meaning of Life from Ibn Arabi's Perspectives, Journal of Research, Year 5, Number. Spring and Summer 1392. pp. 180-150.

Gahlowi, Mohammad bin Gholam (1400). Good luck. Madonna: Cheveshti Robat Keynes.

_____ , description of love (1205). Manifest Letter of Love.

Rashid Al-din (1960), mystical interpretation of Kashf Al-asrar va uddat Al-abrar (1st-10th edition), Amir Kabir publication, Tehran.

Mirghadri, Seyed Fazlollah (2005). A comparative study of the characteristics of love in the poetry of Hafez Shirazi and Ibn Farez Mossari. Social and human science. Shiraz university. Twenty-third period. Third issue. 184-165.

Nowshahi, Aref (2011), "siah bar sifid" "*Black on whit, the collection of speeches and notes on bibliography and diction*", Tehran: Mirath Maktoub.